



و ایجاد گره ترافیکی وجود نداشته باشد. شیرانی درباره پخش نذری‌ها نیز گفت: هنگام پخش نذورات به نحوی اقدام شود که از ایجاد گره‌های ترافیکی جلوگیری و در مأموریت خودروهای امدادی نیز خللی وارد نشود. وی افزود: نصب هرگونه بنر، پارچه‌نوشته و مشابه آن که موجب پوشش تابلوها، چراغ‌ها و دیگر علائم راهنمایی و رانندگی شود، ممنوع است. رئیس مرکز اطلاعات و کنترل ترافیک پلیس راهور فراجا ادامه داد: متولیان دستجات عزاداری باید از نیروهای داوطلب مردمی و همیار پلیس مجهز به جلیقه و علائم شب‌نما در قسمت جلو و

انتهای کاروان‌های عزاداری استفاده کنند تا علاوه بر ایجاد ایمنی بیشتر عزاداران، نسبت به جلوگیری از تداخل با خودروهای عبوری اقدام شود. شیرانی گفت که براساس مفاد آیین‌نامه راهور، عبور و تردد خودروها و موتورسیکلت‌ها از میان دستجات و جمعیت ممنوع است و باید فاصله ایمنی رعایت شود. همچنین در حرکت کاروان‌های عزاداری باید مسیر حرکت وسایل نقلیه پیش‌بینی شود. وی افزود: امیدوارم با رعایت توصیه‌های پلیس و همکاری مردم در این ایام، عزاداری محرم به صورت باشکوه برگزار و شاهد حوادث ناگوار رانندگی و ایراد خسارت یا مجروح و مصدوم شدن عزاداران نباشیم.

اعتراف

مردسنگدل به قتل

همسر و دختر

رازگشایی از قتل مادر و دختری که قربانی یک لحظه عصبانیت پدر خانواده شده بودند، خاطره‌ای است که این هفته آن را روایت کرده‌ایم



چند سال قبل در اداره درحال نوشتن گزارش یک پرونده قتل بودم که مردی با یک پرونده روبه‌رویم نشست. با بررسی اولیه متوجه شدم پرونده مربوط به ناپدید شدن مرموز یک مادر و دختر است. از مرد جوان خواستم درباره ناپدید شدن همسر و دخترش بگوید که او مدعی شد: دیروز صبح همسر و دخترم به خانه بهداشت محله‌مان رفتند. من هم چند دقیقه بعد به محل کارم رفتم. حوالی ظهر با تلفن همراه همسر و همین‌طور تلفن خانه تماس گرفتم اما کسی جواب نداد. تصور کردم همسرم کارش طول کشیده است. عصر مادرزتم زنگ زد و نگران بود. مینا به تلفن‌های او هم جواب نداده بود. زودتر از محل کارم به خانه آمدم و اثری از همسر و دخترم نبودم. سابقه نداشت او این مدت مرا بی‌خبر بگذارد. به خانه دوست و آشنا سر زدم اما کسی از او خبر نداشت. به همین خاطر به کلاتری رفتم.

شکایت کردم و صبح گفتم به اداره آگاهی بیایم.

شکایت را ثبت کرده و تحقیقات را آغاز کردم. از همان ابتدا حسی به من می‌گفت با پرونده جنایتی روبه‌رو هستم. اظهارات شاکی ظن من را به او قوی کرد و با بررسی تردهایش متوجه شدم قبل از این‌که به پلیس آگاهی بیاید به حاشیه شهر رفته است. سراغش رفتم و درباره علت حضور در حاشیه شهر پرسیدم که ادعا کرد در آن منطقه امامزاده‌ای است که گاهی همسرش به آنجا می‌رفته و برای یافتن مینا به آنجا سر زده است.

پیش از یک ماه از ناپدید شدن مینا و دختر هفت‌ساله‌اش می‌گذشت اما ردی از آنها پیدا نکردم. شاکی نیز هر چند روز یک بار به اداره آگاهی می‌آمد و پیگیر پرونده می‌شد. یک روز صبح گزارش کشف اسکلتی در حاشیه شهر به من اعلام شد و راهی آنجا شدم. در بررسی‌های اولیه مشخص شد که باران شب قبل، باعث



شده بخشی از اسکلت انسانی از زیر خاک بیرون بیاید. کارگری هنگام رفتن به محل کارش با اسکلت روبه‌رو شده و موضوع را به پلیس گزارش کرده بود.

موهای بلند کنار اسکلت، حکایت از زن بودن مقتول داشت. جسد در میان پتویی پیچیده و در آنجا دفن شده بود. پزشک جنایی بعد از بررسی اسکلت به موضوعی هولناک اشاره کرد. در آن محل جسد یک زنی و یک دخترچه دفن شده بود. وقتی دکتر به این موضوع اشاره کرد، به یاد مینا و دخترش افتادم. با شوهرش تماس گرفتم و خواستم پتویی که اجساد در میان آن بود را بررسی کند که عنوان کرد تا به حال این پتو را در خانه‌شان ندیده بود. با دستور قضایی آزمایش دی‌ان‌ای انجام و هویت مینا و دخترش بهار شناسایی شد.

سرنخی که در پرونده وجود داشت، محل کشف اجساد بود. جسد مادر و دختر درست در همان محلی پیدا شده بود که بهرام بعد از ناپدید شدن همسر و دخترش به آنجا رفته بود. باید سرنخ‌های دیگری علیه مرد جوان پیدا می‌کردیم تا بتواند اتهامش را انکار کند. سراغ خانه بهداشت رفتم و مشخص شد آن روز مینا و بهار به آنجا نرفته بودند. حتی دوربین‌های مداربسته خروج آنها از خانه را ثبت نکرده بود. به بازرسی خانه پرداخته و متوجه شستم فرش یکی از اتاق‌ها شدم. درباره علت آن پرسیدم که عنوان کرد یک شب پایش به لیوان شربت خورده و روی فرش ریخته، برای همین آن را شسته تا وقتی همسرش بازگشت، عصبانی نشود!

موضوع را با بازپرس جنایی شهر در میان گذاشتم و حکم قضایی برای دستگیری بهرام صادر شد. او پس از انتقال به پلیس آگاهی همان حرف‌های قبل را تکرار کرد اما وقتی دید مدرکی برای اثبات ادعایش ندارد، لب به اعتراف گشود و به قتل همسر و دخترش اعتراف کرد و گفت: «من عاشق همسر و فرزندم بودم و تا قبل از این ماجرا حتی با صدای بلند هم با آنها حرف نزده بودم. شب حادثه مهمانی بودیم و وقتی به

خانه آمديم، مشغول تماشای تلویزیون بودم. همسر هم قصد

خوابیدن داشت که متوجه دعوای او با دخترم در آشپزخانه

شدم. دخترم از یخچال آبمیوه برداشته بود و همسرم با

او دعوا کرده بود. عصبانی شدم و به سمت همسر

رفتم و مشتی به سرش زدم که نقش بر زمین شد.

دخترم با دیدن این صحنه سمت من آمد تا

مانع کتک خوردن مادرش شود. با همان

عصبانیت او را پرت کردم که سرش به دیوار

برخورد کرد، نقش بر زمین شد و دیگر تکان

نخورد. همسرم شروع به داد و فریاد کرد که جلوی

دهانش را گرفتم که بعد از چند ثانیه بی‌حال روی

زمین افتاد. به حیاط رفتم و وقتی بازگشتم، بهار نفس

نمی‌کشید. همان ضربه باعث مرگش شده بود. همسر

هم به‌سختی نفس می‌کشید. تیشه‌ای برداشتم و با

آن به سر مینا زدم تا راحت شود. تا صبح فردا صبر

کردم. بعد جسدها را در میان کیسه پلاستیکی و پتو

پیچیدم و داخل ماشین گذاشتم. به سمت بیرون

شهر رفتم. در محلی بیابانی با شیار روبه‌رو شده

و جسدها را داخل آن انداختم و روی‌شان خاک

ریختم. بعد به خانه آمده و لکه‌های خون را از روی

دیوار و فرش پاک کردم. برای این‌که کسی به من

شک نکند، ادعا کردم همسر و دخترم به خانه

بهداشت رفته‌اند و بازنگشته‌اند.»

پس از اعتراف مرد سنگدل به این جنایت، با قرار

قانونی به زندان منتقل شد. مردی که سال‌ها

با همسر و فرزندش رفتاری همراه با احترام و

مهربانی داشت به خاطر یک لحظه عصبانیت،

زن و فرزندش را به کام مرگ فرستاد و زندگی‌اش

را نابود کرد.

